

**Influence of Political Culture on the Government Structure
in the Period of MohammadReza Shah**

Abstract

The purpose of this article is to investigate how Iranian political culture was influenced by the structure of government during the reign of MohammadReza Shah. Therefore, The question of the article is what components of Iranian political culture in the period of MohammadReza Shah had and how these components were formed? The hypothesis of the research is that the political culture of Iran in the period of governance of MohammadReza Shah had non-civilized components and this political structure has played an important role in their creation and spread. the article believes that people who lived under the authoritarian Government of the second Pahlavi for many years were naturally undemocratic and authoritarian, and that the ruling spirit of the Iranian political elite and people was reflected in their behavior, morals and morals. By adopting and applying authoritarian policies, this regime was able to form the necessary bases and facilities for the emergence and spread of positive and civil components in Iranian political culture such as: legalism, political trust and ... prevent and instead provide the necessary structural space for the emergence and spread of non-civilized and negative components such as: fear of the power of the king or government, feelings of insecurity, political distrust, violence and militancy, political intolerance, etc in the Iranian political culture. In this article, the descriptive-analytical method has been used.

Key Words: Non-civil Political Culture, Authoritarian Government Structure, Political sociability, Political Underdevelopment, The Second Pahlavi.

ماهنامه علمی (مقاله علمی- پژوهشی) جامعه‌شناسی سیاسی ایران،
 سال پنجم، شماره دوازدهم، اسفند ۱۴۰۱، صص ۲۰۲۱-۲۰۳۵
<https://doi.org/10.30510/psi.2022.323925,2984>

مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران و چگونگی رواج آن‌ها در دوره محمدرضا شاه

مجید عباس‌زاده مرزبالی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۱۰

عبدالرحمن حسینی فر^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۷

چکیده

هدف این مقاله بررسی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران و چگونگی رواج آن‌ها در دوره محمدرضا شاه می‌باشد. براین اساس، سؤال مقاله این است که فرهنگ سیاسی ایران در دوره محمدرضا شاه دارای چه مؤلفه‌هایی بوده و این مؤلفه‌ها چگونه رواج (شیوع) پیدا کرده بودند؟ فرضیه پژوهش این است که فرهنگ سیاسی ایران در دوره حکومت محمدرضا شاه، دارای مؤلفه‌های غیرمدنی بوده و از میان عوامل مختلفی که در شیوع این مؤلفه‌ها نقش داشته‌اند، ساختار سیاسی نقش مهم‌تری داشته است؛ مقاله بر این ادعاست که افرادی که طی سال‌های مدید تحت سلطه‌ی حکومت اقتدارگرای پهلوی دوم زندگی کرده بودند، به صورت طبیعی خصلت غیردموکراتیک (اقتدارگرایانه) پیدا کرده بودند و روح حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم ایران در رفتار، اخلاق و روحیات آن‌ها متجلی شده است. نظام سیاسی مذکور با اتخاذ و اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه، توانسته بود از شکل‌گیری بسترها و امکانات لازم برای بروز و رواج مؤلفه‌های مدنی و مثبتی چون قانون‌گرایی، اعتماد سیاسی و ... در فرهنگ سیاسی ایران جلوگیری کند و به جای آن، فضای ساختاری لازم را برای تقویت و رواج مؤلفه‌های غیرمدنی و منفی چون ترس از شاه یا حکومت، احساس ناامنی، بی‌اعتمادی سیاسی، خشونت و ستیزه‌جویی، عدم تساهل و مدارای سیاسی و ... در فرهنگ سیاسی ایران شکل دهد. لازم به ذکر است که در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ سیاسی غیرمدنی و تبعی، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی، ساختار حکومت اقتدارگرا، جامعه‌پذیری سیاسی، توسعه-نیافتگی سیاسی، پهلوی دوم.

دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول) m.a.marzbali@gmail.com^۱

استادیار تاریخ سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی hassanifar@yahoo.com^۲

«فرهنگ» از حوزه‌هایی است که در طول زمان شکل می‌گیرد. میزان استحکام و ضخامت آن به طول زمان ارتباط دارد. از شاخه‌های حوزه فرهنگ، «فرهنگ سیاسی» است که در تعامل بین دو قلمرو «مردم» و «دولت» شکل می‌گیرد. این حوزه از پیچیدگی خاصی برخوردار است؛ بسته به طرف صاحب قدرت، فرهنگ لازم نیز شکل می‌گیرد. از آن‌جا که طرف دولت در طول تاریخ عموماً از قدرت بیشتری برخوردار بوده، توان تاثیرگذاری بیشتری بر فرهنگ ارتباطی این حوزه داشته است. این موضوع در تاریخ ایران از جمله در دوره سلطنت محمدرضا شاه نیز صدق می‌کند.

اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش به‌خاطر تاثیر اساسی فرهنگ سیاسی در توسعه‌نیافتگی ایران در دوره معاصر است؛ چراکه «توسعه از یک سو مستلزم تحول در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و از سوی دیگر مستلزم تحول در فرهنگ سیاسی است. توسعه‌ی فرهنگ سیاسی نقش مهمی در دستیابی کشورها به توسعه دارد. بر این اساس اگر خواهان شناخت علت‌العلل پدیده توسعه‌نیافتگی هستیم، باید آن را در مقوله فرهنگ به‌ویژه فرهنگ سیاسی نخبگان و رهبران از یک طرف و فرهنگ سیاسی اعضای یک ملت از طرف دیگر جستجو کنیم» (اطاعت، ۱۳۹۲: ۳۸۳-۳۷۵؛ سریع‌القلم، ۱۳۹۲).

درباره فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایرانی در بین پژوهش‌گران و نویسندگان این حوزه دو رویکرد کلی وجود دارد؛ عده‌ای با استناد به دینامیسم ایرانی و تلاش برای تداوم حیات و نوزایی مجدد در حفظ موجودیت، تکوین و استمرار زبان پارسی، تفکر و حکمت ایرانی که در آثار متفکران ایرانی منعکس شده، به همراه قدرت انعطاف و خردگرایی عملی ایرانی و ... ارزیابی مثبتی از فرهنگ ایرانی ارائه می‌دهند و برخی دیگر نیز رویکرد مثبتی نسبت به فرهنگ ایرانی از خود نشان نمی‌دهند و بدبینی، بی‌اعتمادی، تملق و گزافه‌گویی، فردگرایی منفی و ... را از جمله ویژگی‌های منفی فرهنگ ایرانیان برمی‌شمارند (ر.ک: اطاعت، ۱۳۹۲). اما از دیدگاه این مقاله، برخلاف رویکردهای فوق، رویکرد نقادانه به فرهنگ سیاسی، مناسب‌تر خواهد بود؛ به این صورت که اعتقاد بر این است فرهنگ ایران در طول تاریخ خود، دارای ظرفیت‌های مثبت و ویژگی‌های منفی (موانعی) است که شناخت مناسب این ظرفیت‌ها و موانع، مستلزم تحلیل و تبیین دقیق است. در یکی از تحلیل‌ها با توجه به وجه پروبلماتیک حوزه سیاست بر این قلمرو و قابلیت و قدرت تاثیرگذاری آن تاکید می‌شود که مد نظر این نوشتار هم هست. البته نکته مهم در اینجا این است که فهم تبارشناسانه‌ی دوره‌های تاریخی مستلزم تحلیل‌های زمینه‌مند بیشتری است تا بدین وسیله یک دوره تاریخی بهتر فهم شود. از این رو این پژوهش صرفاً طرح یک مسئله مربوط به دوره تاریخی پهلوی دوم می‌باشد.

در رواج یا شیوع مؤلفه‌های منفی در فرهنگ سیاسی دوره محمدرضا شاه، عوامل مختلفی از قبیل ساختار سیاسی، ساختار اقتصادی، فعل‌وانفعالات تاریخی، موقعیت سرزمینی و ... نقش داشته‌اند که از نگاه این پژوهش، نقش ساختار سیاسی اقتدارگرا برجسته‌تر از بقیه بوده است. بر این اساس ساختار قدرت حاکم در دوره مذکور، فرهنگ سیاسی مطلوب خود که همان «فرهنگ سیاسی غیرمدنی و اقتدارگرا» بود را تقویت و ترویج می‌کرده است. بر این اساس تمرکز مقاله بر نقش ساختار سیاسی در رواج مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی دوره پهلوی دوم می‌باشد. به‌طور کلی منظور از فرهنگ سیاسی در این دوره، فرهنگ سیاسی به‌معنای کلی آن است؛ یعنی فرهنگی که به میزان زیادی در نزد نخبگان سیاسی و در نزد مردم ایران آن زمان مشترک بوده است.

نکته‌ی مهمی که لازم است در همین ابتدا به آن اشاره شود این است که تاکید مقاله‌ی حاضر بر غیرمدنی بودن فرهنگ سیاسی در دوره پهلوی دوم و تاثیرپذیری آن از ساختار سیاسی، به معنای نادیده‌گیری فرایند تاریخی شکل‌گیری این نوع فرهنگ سیاسی در

کشور ایران نمی‌باشد، چرا که این فرهنگ سیاسی بمانند تمامی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، محصول انباشت تاریخی و عوامل مختلف است. به عبارتی دیگر، شکل‌گیری فرهنگ سیاسی در ایران، صرفاً به یک دوره‌ی زمانی و حکومتی خاص مربوط نمی‌شود و تغییر و تحول در جنبه‌های اساسی فرهنگ سیاسی، سال‌ها و سده‌ها طول می‌کشد؛ بنابراین فرهنگ سیاسی غیرمدنی در دوره محمدرضاشاه صرفاً معلول ساختار حکومت نیست، بلکه این حکومت نقش «تقویت‌کننده و مروج» این نوع فرهنگ سیاسی را در جامعه ایران ایفا نموده بود. بر این اساس هدف این مقاله، تنها بررسی چگونگی تاثیر ساختار حکومت محمدرضاشاه در تقویت و رواج هرچه بیشتر مولفه‌های غیرمدنی در فرهنگ سیاسی در ایران است، نه تاکید بر نقش آن در شکل‌دهی به فرهنگ سیاسی غیرمدنی در ایران برای نخستین بار.

با توجه به آنچه بیان شد، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که فرهنگ سیاسی ایران در دوره محمدرضاشاه دارای چه مؤلفه‌هایی بوده و این مؤلفه‌ها چگونه رواج (شیوع) پیدا کرده بودند؟

پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه‌ی پژوهش حاضر، در اینجا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

سید احمد میری در کتاب *فرهنگ استبداد در ایران (۱۳۸۰)* در کنار توجه به دوره پهلوی اول، به مولفه‌های فرهنگ سیاسی ایران در دوره پهلوی دوم و تاثیرپذیری آن از ساختار سیاسی استبدادی می‌پردازد. از نظر نویسنده، در فرهنگ سیاسی دوره محمدرضاشاه، مردم در مقابل ساختار سیاسی، عکس‌العمل‌هایی مانند تسلیم، چاپلوسی، خودسانسوری و ... از خود نشان داده بودند.

محمدرضا شریف در کتاب *انقلاب آرام: درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران (۱۳۸۱)* فرهنگ سیاسی ایران را در دو دوره قبل و بعد از انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده به تاثیر ساخت قدرت پاتریمونیالیستی بر فرهنگ سیاسی در دوره محمدرضاشاه پرداخته و به این نتیجه دست می‌یابد که فرهنگ سیاسی دوره مذکور، از نوع تبعی بوده است.

ماروین زونیس در کتاب *روانشناسی نخبگان سیاسی ایران (۱۳۸۷)* به بررسی مولفه‌ها یا شاخص‌های فرهنگ سیاسی تابعیت در نزد نخبگان سیاسی رده بالای دوره محمدرضاشاه و نقش ساخت قدرت سیاسی در گسترش آن شاخص‌ها می‌پردازد. نویسنده، شاخص‌های فرهنگ سیاسی این گروه را بدینی سیاسی، بی‌اعتمادی، ناامنی و بهره‌کشی در نظر می‌گیرد.

محمود سریع القلم در کتاب *فرهنگ سیاسی ایران (۱۳۸۷)* صفحاتی را به برخی ویژگی‌های فرهنگ سیاسی حاکم بر عصر پهلوی دوم و چگونگی تاثیرپذیری این فرهنگ از ساختار سیاسی اختصاص می‌دهد. نویسنده بر این باور است که فرهنگ سیاسی ایران در دوره مذکور، به واسطه‌ی فقدان ساختارهای سالم و قانونی، عدم توانایی نظام سیاسی در تربیت عقلایی سیاستمداران و ... فرهنگی اقتداری بوده است.

ابوذر دلاوری در پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی با عنوان *نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضاشاه (۱۳۸۶)* به بررسی فرهنگ سیاسی حاکم بر نخبگان سیاسی در دوران صدارت امیرعباس هویدا می‌پردازد. این نویسنده مولفه‌هایی چون احساس عدم امنیت، بی‌اعتمادی و بدینی سیاسی، فساد و سوءاستفاده از قدرت و تملق را ویژگی‌های اصلی نخبگان مذکور می‌داند.

روی هم‌رفته با وجود فراهم آمدن آثاری در زمینه‌ی موضوع مورد بحث، این مقاله با آن‌ها در زمینه‌ها و مواردی متفاوت می‌باشد. اصلی‌ترین تفاوت پژوهش حاضر در این است که، اولاً تنها به بررسی فرهنگ سیاسی و مولفه‌های آن در دوره پهلوی دوم اختصاص دارد، ثانیاً به این فرهنگ همزمان در نزد نخبگان سیاسی و توده مردم توجه دارد و ثالثاً به مولفه‌های بیشتری از فرهنگ سیاسی در دوره مذکور می‌پردازد.

مبانی نظری پژوهش

فرهنگ سیاسی زاده‌ی فرهنگ عمومی یک جامعه به‌شمار رفته و دارای رابطه‌ای ارگانیکال با یکدیگر هستند (اطاعت، ۱۳۹۲: ۳۷۶). فرهنگ عمومی مجموعه‌ای از ارزش‌ها، احساسات، نهادها، رویکردها، رسم و رسوم و عادات، تربیت، فلسفه و هنر، ابداعات و اختراعات است که بین یکایک افراد ملت مشترک بوده و به‌مثابه میراث تاریخی به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد. این فرهنگ دارای اجزاء مختلفی است که از جمله محوری‌ترین آن‌ها فرهنگ سیاسی می‌باشد. فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های اعضای یک جامعه نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت سیاسی می‌باشد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۳). به‌عبارتی دیگر، فرهنگ سیاسی یک ملت، مجموعه‌ای از شیوه‌های تفکر درباره سیاست و حکومت است که میان بخش بزرگی از افراد جامعه مشترک بوده و محیطی ذهنی و روانی فراهم می‌آورد که کنش‌های سیاسی در چارچوب آن انجام می‌گیرد (رنی، ۱۳۷۴: ۹۲).

فرهنگ سیاسی در طول حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه و تحت تأثیر عوامل مختلفی چون ساختار سیاسی، ساختار اجتماعی، شرایط تاریخی، وضعیت جغرافیایی، نظام عقیدتی و ... شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه شده و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود که از این میان «ساختار سیاسی نقشی مهم و تعیین‌کننده در شکل‌گیری نوع خاصی از فرهنگ سیاسی» (بشیری، ۱۳۸۴: ۱۶۱) و شیوع مولفه‌هایش دارد. از این رو است که گابریل آلموند تأکید می‌کند فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی درونی شده در ادراکات و ارزیابی‌های مردم می‌باشد (Almond, 1990). در واقع هر نظام سیاسی به‌منظور حفظ و استمرار حاکمیت خود، فرهنگ سیاسی خاصی را شکل داده و آن را ترویج می‌کند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۹۲). در بررسی چگونگی ارتباط و تاثیر ساختار سیاسی بر فرهنگ سیاسی می‌بایست میان نحوه‌ی این ارتباط و تاثیر در نظام‌های سیاسی دموکراتیک و اقتدارگرا تفکیک قائل شد.

نظام سیاسی دموکراتیک به ساختاری گفته می‌شود که در آن، قدرت در اختیار افراد جامعه است و آنان می‌توانند آن را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم اعمال نمایند. در این سیستم، نهادهای مشارکت به‌معنای واقعی آن شکل گرفته‌اند و عموم مردم قادرند از این مجاری، خواسته‌های موردنظر خویش را به اطلاع دستگاه حکومتی رسانده و آن‌ها را اعمال نمایند (ازغندی، ۱۳۸۳: ۹۵؛ سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۹؛ Dahl, 1989: 220-221). این ساختار ترویج‌کننده فرهنگ سیاسی‌ای است که در آن افراد جامعه از ساختار و روند نظام سیاسی آگاهی می‌یابند و می‌توانند در کار تصمیم‌گیری دخالت نموده و تاحدی بر سیاست تاثیر بگذارند (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵۲۰؛ Rosenbaum, 1975: 5). در جوامع برخوردار از این فرهنگ سیاسی، مردم خود را شهروند محسوب می‌کنند، خواهان دخالت در امور سیاسی هستند، به‌دنبال سازمان‌دهی گروه‌ها و تشکلهایی هستند تا به‌وسیله آن‌ها از حقوق خود دفاع نمایند (غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۳۸). این فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی مشارکتی می‌باشد.

در حکومت مردم‌سالار، ارزیابی و جهت‌گیری جامعه نسبت به نظام سیاسی مثبت و عقلانی می‌باشد. افرادی که تحت حاکمیت چنین حکومت‌هایی زندگی کرده و تربیت می‌شوند، به‌طور طبیعی خصلت دموکراتیک و عقلانی پیدا می‌کنند. در واقع نظام‌های

سیاسی دموکراتیک با ایجاد بسترها و امکانات لازم برای فردیت و کنش‌های سیاسی آزادانه و آزادی اندیشه و تفکر در جامعه، رواج (شیوع) مؤلفه‌های مدنی و مثبتی چون قانون‌گرایی، اعتماد به دیگری، اعتقاد به برابری انسان‌ها، انتقادپذیری، تساهل و مدارا، روحیه همکاری، عقلانیت، واقع‌بینی و ... را در فرهنگ سیاسی موجب می‌گردند.

در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا شرایط متفاوتی نسبت به نظام‌های دموکراتیک حاکم است. نظام سیاسی اقتدارگرا به ساختاری گفته می‌شود که در آن، گروه کوچکی از افراد به اعمال قدرت بر جامعه می‌پردازند، بدون آن‌که به لحاظ قانونی به مردم پاسخ‌گو باشند. این سیستم حق مردم در مشارکت سیاسی و انتخاب رهبران خود را محدود کرده یا از بین می‌برد (اونیل، ۱۳۸۶: ۱۵۲). در جوامعی که فضا برای ایجاد و پویایی ساختارهای دموکراتیک و مشارکتی مهیا نباشد، این فرهنگ سیاسی تابعیت است که پرورش می‌یابد. «در این نوع فرهنگ سیاسی، مردم خود را «شهروند» محسوب نمی‌کنند و مشارکت آن‌ها در عرصه سیاست، منفعلانه است» (غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۳۸). در این‌جا مردم سیاست را حق یک عده خاص می‌دانند و تنها یک عده خاصی حق شرکت در سیاست را پیدا می‌کنند (پای، ۱۳۸۰). در ساختار سیاسی اقتدارگرا به دلیل پایین بودن سطح مشارکت سیاسی مردم و یا عدم هرگونه مشارکتی از سوی آنان، جهت‌گیری‌های افراد نسبت به نظام سیاسی مثبت نبوده و احساس تعهد اندکی نسبت به آن دارند.

افرادی که سال‌های زیادی تحت سلطه حکومت‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک زندگی می‌کنند، به صورت طبیعی خصلت غیردموکراتیک و اقتدارگرایانه پیدا کرده و روح غیرمدنی حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم، در رفتار، اخلاق و روحیات آن‌ها متجلی می‌شود. در واقع از آن‌جا که نظام‌های سیاسی اقتدارگرا زمینه‌های لازم و قانونی را برای شکل‌گیری فردیت و کردارهای سیاسی و اجتماعی فردی و آزادی عمل و اندیشه فراهم نمی‌کنند، در عمل، فضای ساختاری لازم برای بروز و رواج مؤلفه‌های غیرمدنی و منفی‌ای چون ترس از قدرت شخص حاکم یا حکومت، اطاعت‌پذیری، بدبینی و بی‌اعتمادی، احساس ناامنی، خشونت و ستیزه‌جویی، انفعال سیاسی، قانون‌گریزی، چاپلوسی، عدم تساهل و مدارای سیاسی، توطئه‌باوری و ... در فرهنگ سیاسی فراهم می‌شود.

ساختار حکومت اقتدارگرا و رواج مؤلفه‌های غیرمدنی در فرهنگ سیاسی در دوره محمدرضاشاه

در دوره محمدرضاشاه به دلیل توهم خودبزرگ‌بینی و غرور و کیش شخصیت شاه و نیز انتظاراتی که وی (حکومتش) از جامعه داشت، فرهنگ سیاسی از نوع تبعی آن در جامعه ایران [تقویت شده] بود (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷۱)؛ محمدرضاشاه به‌طورکلی در مقطع زمانی دوازده ساله‌ی پس از سقوط پدرش رضاشاه، پادشاه مقتدری نبود (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۰۸؛ Ehteshami, 2017) و بنابراین حکومت وی در این مقطع زمانی را نمی‌توان کاملاً اقتدارگرایانه دانست، بلکه دوره حکمرانی اقتدارگرایانه‌ی او را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در نظر گرفت. ویژگی برجسته نظام سیاسی در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان تمرکز قدرت سیاسی در نزد محمدرضاشاه شاه دانست (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴). نیروهای نظامی و امنیتی، بوروکراسی، احزاب، دربار، درآمد‌های نفتی و ایدئولوژی شاهنشاهی و حمایت‌های آمریکا، مهم‌ترین عوامل و ابزارهای تحکیم قدرت شاه به حساب می‌آمدند. این ساخت قدرت به صورت عمودی و از بالا به پایین بوده و تمامی تصمیم‌گیری‌ها تحت سلطه شخص شاه قرار داشته است. نکته اساسی در اینجا این است که افرادی که سال‌های مدید تحت سلطه حکومت اقتدارگرای محمدرضاشاه زندگی کرده بودند، به صورت طبیعی خصلت غیردموکراتیک و اقتدارگرا پیدا کرده بودند و روح حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم ایران، در رفتارها و

کنش‌های سیاسی آن‌ها متجلی می‌شده است. این نظام حکومتی در پویش جامعه‌پذیری سیاسی توانسته بود با استفاده از سازوکارهایی چون ایدئولوژی رسمی شاهنشاهی، رسانه‌های گروهی، بوروکراسی و ... بر فرهنگ سیاسی ایران تأثیری عمیق برجای بگذارد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷۵-۱۷۴). این سیستم شخص‌محور با اعطای جایگاهی ممتاز و یگانه به شخص محمدرضاشاه و سپردن همه قدرت و امور به دست وی و درخواست اطاعت بی‌چون‌وچرا از سوی زیردستان و مردم، توانست از شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مدنی و دموکراتیک و رواج مؤلفه‌های این نوع فرهنگ سیاسی در کشور جلوگیری کرده و در مقابل، به تقویت فرهنگ سیاسی غیرمدنی - که ریشه در تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران داشته است - و رواج مؤلفه‌های منفی در این فرهنگ سیاسی کمک نماید. در واقع حکومت پهلوی دوم تلاش کرد تا نوعی فرهنگ رسمی و دستوری را در جامعه گسترش دهد که تثبیت‌کننده‌ی نظام شاهنشاهی باشد.

به‌طورکلی حکومت محمدرضاشاه با اتخاذ و اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه توانست از شکل‌گیری بسترها و امکانات لازم برای رواج مؤلفه‌های مدنی در فرهنگ سیاسی ایران جلوگیری کند و به‌جای آن، فضای ساختاری لازم را برای رواج مؤلفه‌های غیرمدنی شکل دهد. در ادامه برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی دوره پهلوی دوم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱. ترس از قدرت شاه (حکومت)

دوره پهلوی دوم گویای این اصل اساسی بود که شاه همواره به‌عنوان مرکز ثقل قدرت مطرح بود؛ از این‌رو مردم، بندگان شاه به‌حساب می‌آمدند و او ولی‌نعمت همه. محمدرضاشاه در دوره پادشاهی‌اش همواره پرهیبت و ترسناک بود و تنها به‌خاطر قدرتی که داشت مردم به وی احترام می‌گذاشتند. در واقع ترس از قدرت سیاسی، عامل اساسی نوع رابطه موجود میان نهاد سلطنت با مردم بود و جوهر ترس در فرهنگ و رفتار سیاسی افراد در کلیه روابط اجتماعی ظاهر گشته بود. به‌طوری‌که «در یک طرف این رابطه، قدرت مطلق و توانا بر انجام هر کاری قرار داشت و در طرف دیگر آن، انسان‌های ضعیف، مسلوب‌الاختیار و محکوم به اطاعت بی‌چون‌وچرا از شخص شاه» (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۰۵-۲۰۴) و در درجه بعدی نخبگان سیاسی‌اش.

در همین رابطه می‌توان به این گفته‌ی امیر اسدالله علم اشاره کرد: «... عرض کردم قتل بختیار انعکاس عجیبی در مردم کرده است. یک عده دیگر هم از این قدرت عجیب دستگاه شاهنشاه، ماست‌ها را کیسه کردند. حتی می‌گویند آن دو نفر جوانی که هواپیمای ملی ما را ربودند، مامورین ساواک بودند که می‌خواستند رد گم کنند و آنها هم در قتل بختیار شرکت کردند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: این قسمت که مهمل است ولی شما تایید بکنید، چه بهتر که قدرت ما هم مثل قدرت سابق انگلیسی‌ها افسانه‌ای بشود» (شریف، ۱۳۸۱: ۵۹).

تجربه اقتدارگرایی در دوره پهلوی دوم نشان می‌دهد که «برای افراد هیچ‌گونه حاشیه امنیتی وجود نداشت و موقعیت افراد همیشه متزلزل و بی‌ثبات بود. بنابراین در چنین شرایطی افراد نسبت به مقام مافوق اصولاً بدبین [بودند]. در این جامعه استبدادزده، زیردستان ترسو، بدگمان، بی‌باور و بی‌پناه شده بودند و برای حفظ خود و رهایی از تنهایی به قدرت پناه می‌بردند. بنابراین ترس و تقیه از خصوصیات و روحیات بارز مردم شده بود» (میری، ۱۳۸۰: ۷۰-۷۵ و ۶۹). در واقع در این دوره، اقتدارگرایی اصالت و اعتمادبه‌نفس را از ایرانی زودده و او را تسلیم قدرت کرده بود (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۱۷۷).

در عصر محمدرضاشاه، ایرانیان همواره بر این باور بودند که هرچه بیشتر بترسند و یا تظاهر به ترسیدن بنمایند، از نظر مردم و فرهنگ حاکم، دوراندیش‌تر و عاقل‌تر هستند. براین‌اساس ملتی که سال‌ها تحت سلطه و کنترل حکومت اقتدارگرا زیسته و به تقیه

عادت کرده بود و از همه چیز می ترسید، به مجری بی‌موجب صاحبان قدرت به‌ویژه شخص شاه تبدیل شده بود (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۹). در مجموع زمانی که ترس از قدرت شاه در فرهنگ و رفتار مردم حاکم گشت، به بی‌اعتمادی و خودسانسوری در نزد آنان کمک نمود و در نهایت با این احساس که در مقابل شاه (حکومت)، ناتوان می‌باشند، نسبت به آن حرف‌شنو و مطیع شدند.

۲. احساس ناامنی

به‌طور کلی وقتی ترس و وحشت بر افراد یک جامعه غلبه کند و آنان در مقابل نظام سیاسی هیچ‌گونه شخصیتی نداشته باشند و اعتمادمقابل وجود نداشته باشد، احساس امنیت نمی‌کنند (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۱۷۴-۱۷۳). این احساس هم در نزد مردم ایران و هم در نزد محمدرضاشاه و نخبگان سیاسی وجود داشت، اما شدت و اندازه آن با هم متفاوت بوده است.

محمدرضاشاه خود در تمامی دوران سلطنتش به‌نوعی با احساسی از عدم‌امنیت و اطمینان نسبت به محیط، افراد و مشاورین خویش مواجه بوده است. «وجود احساس ناامنی در نزد شاه، وی را به سمت اتخاذ سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن» کشانده بود. این نوع سازوکار تامینی برای جلوگیری از شکل‌گیری قدرتی در عرض قدرت شاه بوده است. به‌عنوان نمونه در دهه ۱۳۵۰ می‌توان به تنش موجود بین هویدا (نخست‌وزیر) و اردشیر زاهدی (سفیر معتمد شاه) اشاره کرد» (ازغندی و مرادی‌جو، ۱۳۹۵: ۱۶ و ۲۴-۲۳). ماروین زونیس در تحقیق خود درباره نخبگان سیاسی دوره محمدرضاشاه به این نتیجه دست یافت که هرچه مشارکت، فعالیت و اشتها به قدرت نخبگان سیاسی در نظام سیاسی افزایش می‌یابد، به‌همان‌نسبت، ناامنی نیز افزایش می‌یابد (زونیس، ۱۳۸۷: ۴۲۱-۴۱۱).

احساس ناامنی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی در دوره موردبحث، زمینه لازم را برای افزایش درون‌گرایی افراد جامعه فراهم ساخته بود. به‌طور کلی گروه‌هایی در شرایط درون‌گرایی قرار می‌گیرند که نسبت به محیط و فضای سیاسی و اجتماعی اطراف خویش احساس ناامنی و عدم‌اعتماد کنند. به‌همین دلیل، مواضع گروه‌های اجتماعی در عصر محمدرضاشاه شکل افراطی یافته بود (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۴۴۲-۴۴۳). روحیه درون‌گرایی در دوره مذکور موجب شکل‌گیری فضایی شده بود که توجه به خود، از اهمیت بیشتری در مقایسه با تعامل آزاد و فراگیر برخوردار گشته بود. علاوه‌براین ناامنی سیاسی فرایندی را به‌وجود آورده بود که زمینه تعارض و رویارویی گروه‌های سیاسی را علاوه بر حکومت، با یکدیگر نیز اجتناب‌ناپذیر ساخته بود.

۳. بی‌اعتمادی سیاسی

بی‌اعتمادی نسبت به قدرت سیاسی در عصر پهلوی دوم، نوعی واکنش جامعه نسبت به رابطه عمودی و آمرانه قدرت سیاسی به‌شمار می‌رفته است. «اقتدارگرایی و تمرکز بیش‌ازحد قدرت نزد محمدرضاشاه، مهم‌ترین عاملی بود که بی‌اعتمادی را در فرهنگ سیاسی ایران ایجاد می‌کرد. در نظامی که یک فرد در راس هرم قدرت باشد و تمامی مراکز قدرت نسبت به او جوابگو باشند و توسط نهادهای رقیب کنترل شوند، طبعاً ماندن بر سریر قدرت و مقام و مشارکت در فرایندهای سیاسی به اطاعت محض از کسی که تمامی قدرت را در دست دارد منحصر می‌شود که این موضوع موجب ایجاد احساس سرخوردگی و بی‌اعتمادی در نزد نخبگان سیاسی و جامعه می‌شود» (دلآوری، ۱۳۸۶: ۷۹-۷۷).

بی‌اعتمادی در دوره پهلوی دوم همواره موجب می‌گردید که نوعی شک و تردید بر افعال، اعمال و نیت جامعه در قبال حکومت و بالعکس حاکم باشد. در واقع «چون جامعه ایران هیچ‌گاه خود را مصون از ظلم و خشم شاه و حکومت احساس نمی‌کرد و همواره در جو عدم‌امنیت به سر می‌برد، لاجرم به این رفتار خو گرفته بود که نسبت به فعل و قول دستگاه قدرت بی‌اعتماد باشد و برای خود نوعی پوشش ایمنی و ابزار مصون‌سازی دست‌وپا کند» (کاظمی، ۱۳۸۲: ۱۶۸). علم پیرامون بی‌اعتمادی مردم ایران به حکومت محمدرضاشاه و شکاف میان دولت و مردم بیان می‌کند: «شاهنشاه فرمودند عجیب است که مردم سرشیرهای دستشویی‌ها و مستراح‌های استادیوم صد هزار نفری را می‌دزدند برای چه؟ نخست‌وزیر عرض کرد تربیت ندارند، من عرض کردم ممکن است ولی مثل اینکه اینها را از خودشان نمی‌دانند، یعنی متعلق به خود نمی‌دانند ... برخوردار ما با مردم طوری است مثل اینکه ما قشون غالب هستیم و مردم، مردم یک کشور مغلوب» (عباسی، ۱۳۹۵: ۳۸-۳۷).

این مسئله که حکومت محمدرضاشاه هیچ نیروی سیاسی رقیبی را تحمل نمی‌کرد و مخالفینش را سرکوب می‌نمود، خود از دلایل اساسی رواج بی‌اعتمادی همگانی در ایران بوده است. در شرایط حکومت ترس در این دوره، هیچ‌کس به هیچ‌کس اعتماد نداشت و مردم در همه‌جا سایه جاسوسان حکومت را می‌دیدند و هر کس می‌ترسید در صورت اعتماد به دیگری، خود را در معرض خطر و بلاهای پیش‌بینی‌نشده‌ای قرار دهد. احتمالاً این بی‌اعتمادی موجب شده بود تا مردم به شرکت در احزاب سیاسی گرایش کمی داشته باشند (سیونگ‌یو، ۱۳۸۱: ۷۳-۷۲).

۴. خشونت و ستیزه‌جویی

در فرهنگ سیاسی و فضای خفقان سیاسی عصر پهلوی دوم، به خشونت به‌عنوان اصلی لازم و موجه در مبارزات و فعالیت‌های سیاسی نگاه می‌شد. «این نوع رفتار را می‌بایست عکس‌العملی در مقابل ساختار سیاسی اقتدارگرا و به‌کارگیری خشونت توسط آن دانست. در واقع خشونت‌طلبی در دوره مذکور، محصول نوع رابطه نظام حاکم با مردم بوده است؛ به‌این‌معناکه از یک سو افراد جامعه برای گریز از حقارت خویش به خشونت متوسل می‌شدند و از سوی دیگر رفتار خشونت‌آمیز درحالی صورت می‌گرفت که تقریباً تمامی روش‌های دیگر برای ایجاد تحول در جامعه شکست خورده بود» (دلآوری، ۱۳۸۶: ۶۲). به‌عبارتی‌دیگر در نظام اقتدارگرای محمدرضاشاه به‌دلیل این‌که فرصت‌های لازم برای سازمان‌دهی و ابراز خواست‌ها و کنش سیاسی وجود نداشته است، نیروهای سیاسی و اجتماعی به سمت کنش‌های خشونت‌آمیز روی آورده بودند و در مقابل نیز حکومت به اتخاذ سیاست‌های خشونت‌آمیز افزایش یافته بود.

در همین ارتباط می‌توان به مبارزات مسلحانه گروه‌های مبارز چپ مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق با رژیم پهلوی دوم در دهه ۱۳۴۰ اشاره کرد؛ استفاده این حکومت از ابزارهای سرکوب و ایجاد فضای خفقان در کشور، از اوایل دهه مذکور این نیروها را به این امر رهنمون کرد که اصلاح‌پذیری رژیم محال بوده و به‌کارگیری شیوه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی مبارزه امری بیهوده می‌باشد. از این رو آنان انتقادات سختی به شیوه فعالیت گروه‌هایی چون حزب توده و جبهه ملی کردند و مشی مبارزه مسلحانه را در رویارویی با رژیم محمدرضاشاه برگزیدند. البته در اینجا نیز می‌توان به عدم تعامل و همکاری میان گروه‌های سیاسی و اجتماعی در دوره مورد بحث نیز پی برد.

می‌توان گفت حکومت محمدرضا شاه «ازیک سو در بالندگی فرهنگ مبارزه سالم سیاسی و رقابت‌آمیز تاثیر منفی گذاشته و ازسوی دیگر، فعالین سیاسی را به مبارزات خشونت‌آمیز سوق می‌داد که نتیجه هر دو فرایند، گسترش فرهنگ حذف، ستیز و خشونت در مبارزات سیاسی بود» (شریف، ۱۳۸۱: ۶۶-۶۴).

۵. عدم تساهل و مدارای سیاسی

در عصر پهلوی دوم به دلیل وجود ساختار سیاسی اقتدارگرا و فراهم‌نبودن فضای فعالیت سیاسی نهادینه و قانونی در جامعه، نیروها و گروه‌های اجتماعی در وضعیت سؤظن نسبت به یکدیگر قرار داشته و در نتیجه نسبت به هم تساهل و مدارا نداشتند. در فرهنگ سیاسی این دوره، با توجه به خلق و خوی شاه و اکثر نخبگان سیاسی که به ارزش‌ها به صورت مطلق می‌نگریستند و تمایل داشتند نگرش انقیادطلبانه خود را به دیگران تحمیل کنند، نمی‌شد انتظار تساهل در برخوردهای سیاسی و اجتماعی را داشت. نخبگان سیاسی ایران متأثر از سنت‌های دیرپای قدرت‌طلبی از همبستگی‌های سازمانی و پیوندهای عمیق اجتماعی گریزان بوده و اکثر آنان در ارتباط با نهادهای مشارکت قانونی برخوردی حذفی داشتند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۱-۸۰).

در اینجا به عنوان نمونه می‌توان به نقش دوره‌ها و گروه‌های غیررسمی در گسترش برخوردهای حذفی و غیرمتساهلانه در عرصه سیاست ایران در عصر محمدرضا شاه اشاره کرد. به‌طور کلی «نظام دوره و روابط و گروه‌های غیررسمی در دوره مذکور را می‌توان ابزاری قلمداد کرد که بیشتر فعالیت‌ها و رقابت‌های سیاسی از طریق آن انجام می‌گرفت و استیلای این روابط و گروه‌ها نیز خود مشوق آن نوع فرهنگ سیاسی‌ای بود که از تساهل و مدارا و برخورد منطقی با رویکردها و دیدگاه‌ها جلوگیری می‌کرد. در قلمرو سیاست این دوران، نخبگان سیاسی و سایر مقامات بوروکرات کشوری رده بالا به شکل اعجاب‌انگیزی عضو دو دوره یا گروه «ایران نو» و «کانون ترقی» بودند» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۷۰-۶۹؛ بیل، ۱۳۸۷: ۷۴-۷۲). در واقع می‌توان گفت که به دلیل سرکوب احزاب سیاسی مستقل توسط رژیم، صحنه سیاست در کشور دستخوش نقش‌آفرینی انواع روابط غیررسمی و بده‌وبستان بانندی شده بود (نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۸۳)، که همین موضوع به گسترش رویکرد حذفی و غیرمتساهلانه نسبت به یکدیگر در عرصه سیاست کمک نموده بود.

واقعیتی است انکارناپذیر که وجه مشترک گرایش‌های فکری و سیاسی عمده ایران در دوره مورد مطالعه، امتناع از واردشدن در بحث‌های تئوریک و استدلالی و نیز انتقادناپذیری بوده است؛ به‌ندرت افکار دگراندیشان مورد بحث و نقد و بررسی قرار می‌گرفت و آن‌ها را افشاء می‌کردند، چراکه دگراندیش الزاماً در گروه بیگانه و دشمن قرار می‌گرفت (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۰). در چنین ساختاری «افراد و گروه‌های اجتماعی قادر نبودند تا آرمان‌ها و خواسته‌های خود را به‌آسانی بیان نموده و عقاید مخالف را با سعه‌صدر تحمل کنند» (کاظمی، ۱۳۸۲: ۱۶۷-۱۶۶).

در مجموع در نظام محمدرضا شاه «به دلیل جزم‌گرایی و بی‌علاقه‌گی شاه در تضمین ارزش‌های نو و ایجاد جوی تساهل‌آمیز برای مسائل و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه شرایط مناسب در راستای مشارکت افراد جامعه در خارج از حوزه حاکمیت به وجود نیامده بود» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۰). این شرایط زمینه را برای سیطره اقتدارگرایی و گسترش روحیه مطلق‌نگری در فرهنگ سیاسی کشور مهیا نموده بود.

فرهنگ عامه در دوره محمدرضاشاه، نه تنها توجه به قانون را به‌عنوان یکی از عناصر اصلی توسعه سیاسی و فرهنگی فاقد بود، بلکه عناصری را هم که به‌نحوی از انحاء از مشتقات توجه به قانون بوده‌اند را نادیده می‌گرفت. «مطلق‌نگری در [دوره مذکور] به‌مثابه پدیده‌ای فراگیر در کلیه سطوح جامعه رسوخ نموده بود و بسیاری از افراد جامعه از نظم و قانون گریزان بوده‌اند. هرچند در تئوری و حرف و شعار، شخص شاه و نیز نخبگان سیاسی‌اش علاقه‌مند به رعایت قانون توسط مردم بودند، اما می‌بایست در نظر داشت در شرایطی که قانون‌گذار و مجری، قانون‌شکن بودند، رعایت نظم و قانون توسط مردم انتظاری بی‌مورد بود. در چنین شرایطی مهارت‌ها، ابتکارات و سلیقه‌های شخصی، کارآمدتر از نهادهای قانونی و ساختاری قانون‌مند بود» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۷).

یکی از جلوه‌های قانون‌شکنی توسط محمدرضاشاه، مداخله وی در عرصه انتخابات بود. در همین ارتباط، حسین فردوست می‌گوید: «در زمان نخست‌وزیری علم، محمدرضا دستور داد که با علم و منصور یک کمیسیون ۳ نفره برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل دهم ... هر روز منصور با یک کیف پر از اسامی به آنجا می‌آمد ... منصور اسامی افراد موردنظر را می‌خواند و علم هر کدام را می‌خواست تایید می‌کرد و آن‌ها سر از صندوق آراء در می‌آوردند» (فردوست، ۱۳۷۱: ۲۵۷).

براین اساس مردم ایران وقتی مشاهده می‌کردند که محمدرضاشاه و نخبگان سیاسی‌ای که خود قانون‌گذار و مجری هستند وقتی به قوانین نمی‌گذارند، آن‌ها نیز هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای اطاعت از قوانین نداشته و قانون‌گرایی را به‌عنوان پدیده‌ای ضدارزش تلقی می‌کردند. واقعیتی است انکارناپذیر که در جامعه ایران طی سلطنت محمدرضاشاه، «مناسبات اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌ها همواره غیررسمی و شخصی بوده و نهادهای مشارکت قانونی به مفهوم کامل، رنگ‌پریده و ناکارآمد بوده‌اند. اصولاً فرهنگ آمریت و تبعیت مانع عمده به‌وجود آمدن فرهنگ اعتنا به قانون بوده است» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۸-۷۷).

۷. تملق و چاپلوسی

فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در عصر پهلوی دوم موجب شده بود که افراد نتوانند حرف‌ها و عقایدشان را به‌آسانی و به‌دور از هرگونه عواقب ناخوشایندی بیان کنند و به‌همین خاطر به تملق‌گویی و چاپلوسی روی می‌آوردند تا به موقعیت مناسبی دست یابند. در نظام اقتدارگرایی محمدرضاشاه که همه‌چیز طبق خواست، اراده و فرمان شخص شاه برقرار بود، کارگزاران نظام نیز سعی می‌کردند شاه از آن‌ها دید مثبتی داشته باشد و همیشه نگران گزارش‌ها و احیاناً سخنان منفی او نسبت به خود بودند. در چنین شرایطی راه ایجاد ذهنیت مثبت از نظر شاه نیز اطاعت کامل و بیان ارادت‌های مستمر کلامی و روزمره نسبت به وی در عیان و خفا بود. وی وفاداری کامل به نظمی را می‌خواست که تابع منافع و مصالح شخصی خود او بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۴۹-۴۸ و ۸۷).

حکومت پهلوی دوم برای افراد جامعه ارزش مناسبی در امر حکومت قائل نبود و به شیوه‌های مختلف درصدد تحقیر آنان بود. در نتیجه، روحیه تملق و چاپلوسی را رشد و پرورش می‌داد. اقتدارگرایی حاکم در این دوره، هم نخبگان سیاسی را متملق ساخت و هم مردم را زیون و مطیع بار آورد، چراکه شاه مستبد به مداح و ستایش‌گر بیشتر نیاز داشت. تکرار کلماتی چون قبله عالم، خاک‌پای ملوکانه، غلام خانه‌زاد و نوکر جان‌نثار از طرف درباریان و رجال سیاسی به‌صورت عادت درآمده بود و افراد عادی نیز به تملق‌گویی از مافوق خویش عادت داشتند (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۱۷۸).

در دوره مذکور، میان مدت‌زمان مدیریت و مسئولیت یک فرد و تملق و چاپلوسی او ارتباط مستقیمی وجود داشت. به‌همین خاطر عموم افراد صاحب‌شان و صاحب‌فکر و عقیده، مدت‌زمان کوتاهی بر سر کار بودند و خیلی سریع حذف می‌شدند (سریع‌القلم،

۱۳۸۷: ۱۱۳؛ زونیس، ۱۳۸۷). در نظام شخص‌محور پهلوی دوم، شخصیت‌های سیاسی برای رسیدن به پست و مقام لازم بود انسان‌های مطیع و متملق و وفادار به شاه و ایدئولوژی شاهنشاهی باشند. مینو صمیمی در خاطراتش می‌نویسد: «مشاغل کلیدی در اختیار کسانی قرار می‌گرفت که ضمن ملزم‌دانستن خود در اطاعت از شاه به‌عنوان حاکم و خدایگان مطلق همواره آماده کرنش و تعظیم در مقابل او و اجرای فرامینش بودند» (صمیمی، ۱۳۶۸: ۱۹۳).

در این دوره - همان‌گونه که بیان شد - نخست‌وزیران، وزیران، نمایندگان مجلس و ایرانیان عالی‌رتبه، خود را «چاکر و خاک‌پای همایونی» می‌نامیدند. محمدرضاشاه با آگاهی، تمام نزدیکان، مشاوران و به‌ویژه نخست‌وزیران خود را از میان مطیع‌ترین و وفادارترین افراد انتخاب می‌کرد؛ چراکه اعتقاد داشت نخست‌وزیر هرچه مطیع‌تر بهتر و مجلس هرچه مطیع‌تر بهتر. از این رو است که یکی از دلایل عمده طولانی‌شدن دوره صدارت هویدا را می‌توان چاکرمنشی و مجری اوامر شاهانه بودن وی دانست (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۶۴؛ ازغندی، ۱۳۸۸: ۲۲).

در مجموع می‌توان گفت که ارادت به‌جای لیاقت، محرمیت به‌جای شایستگی، و تملق‌گویی به‌جای ابتکار و خلاقیت از مهم‌ترین ویژگی‌های بازیگران سیاسی و رسمی ایران عصر محمدرضاشاه بوده است. این بازیگران با رفتارها و گفتارهای متملقانه خود، به‌طور کلی به توهمات، تکبر، شخصیت‌پرستی و خودبزرگ‌بینی شاه دامن می‌زدند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۶۵).

۸. توطئه‌باوری

در عصر پهلوی دوم، «تصور شاه و نخبگان سیاسی در مورد دخالت نیروهای خارجی که براساس تئوری توطئه به حد هراس گسترده‌ای می‌رسید، موجب می‌شد تا حکومت بر پرهیز از رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز داخلی به‌دلیل یا بهانه حفظ وحدت ملی و مبارزه با نیروهای خارجی تاکید نمایند» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۳۰-۲۹). در دوره مذکور به‌دلیل این‌که راه‌های مسالمت‌آمیز کسب و انتقال قدرت برای نخبگان سیاسی و زمینه‌های مساعد برای مشارکت مردمی و کسب اطلاعات و اخبار واقعی برای آنان وجود نداشته است، در نتیجه، انواع توطئه‌ها برای دستیابی به قدرت و موقعیت نیز زیاد بود (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۰).

در این دوره، بین جامعه و حکومت همیشه مرزبندی شدیدی وجود داشته است. از طرفی چون ایده دموکراسی و مشارکت سیاسی برای اندکی از مردم مطرح بوده، جامعه مدنی و به‌تبع آن نهادهای مدنی مثل احزاب سیاسی، حقوق و آزادی‌های فردی و فعالیت گسترده رسانه‌های گروهی مانند مطبوعات شکل نگرفته بود، فرهنگ پنهان‌کاری، سانسور و سرکوب مشارکت سیاسی به‌وجود آمد و اطلاعات و اخبار لازم از کانال‌های طبیعی و سالم در جامعه مبادله نمی‌شد. از طرف دیگر بازار انواع شایعات سیاسی گسترش یافته بود و به‌نوبه خود به جو سؤ‌ظن و توطئه‌باوری و توطئه‌اندیشی در کشور دامن زد (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۴۷-۴۶).

حکومت اقتدارگرای پهلوی دوم که از توطئه به‌عنوان ابزار سلطه بر جامعه استفاده می‌کرد، با گسترش اجتماعی توطئه‌پنداری، خود نیز در معرض بیشترین توطئه‌ها قرار گرفته بود (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰). محمدرضا شاه در طول دوران سلطنت خویش، همواره خود را در معرض توطئه می‌دید و «هر مخالفی را آلت دست خارجی‌ها که به باور او با وی و سلطنت‌اش دشمن بودند می‌دانست» (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۶۰). علم در این رابطه می‌گوید: «شاه قلباً سوء‌ظن عجیبی به انگلیسی‌ها داشته است و همیشه خیال می‌کرد که پشت‌صحنه وقایع دست پنهان انگلیسی وجود دارد» (به نقل از: غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۸۶). از این رو است که محمدرضاشاه در کتاب پاسخ به

تاریخ مصدق را به عنوان عاملی انگلیسی معرفی می‌کند. وی همچنین مخالفت‌ها و تظاهرات علیه خود و رژیمش به ویژه در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی را ناشی از توطئه‌های بین‌المللی می‌دانست (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۸۸-۶۶).

محمدرضاشاه و نخبگان سیاسی‌اش «با برجسته کردن خطرات خارجی و مقصر قلمداد کردن عوامل بیرونی سعی می‌کردند تا سوءمدیریت‌ها و ضعف عملکردهای خود را توجیه کرده و از میزان انتقادات نسبت به خود بکاهند که این مسئله خود منجر به» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۵) رواج و سیطره‌ی رویکرد توطئه‌پندارانه در جامعه ایران شده بود و باعث شد تا مردم ایران اعتماد به نفس سیاسی خویش را از دست داده و به انفعال، واقعیت‌گریزی و در نهایت سیاست‌گریزی روی آورند.

نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی مولفه‌های فرهنگ سیاسی ایران و چگونگی رواج آن‌ها در دوره محمدرضاشاه اختصاص داشت. در این جا بیان شد که هرچند فرهنگ سیاسی در این دوره تحت‌تأثیر عوامل متعددی رواج پیدا کرده بود، اما واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهند که با توجه به وجه پروبولماتیک حوزه سیاست، ساختار حکومت بر فرهنگ سیاسی تأثیر مهم‌تر و اساسی‌تری در این رابطه داشته است. حکومت پهلوی دوم به عنوان حکومتی اقتدارگرا با اعطای جایگاهی ممتاز و یگانه به شخص شاه و سپردن همه امور به دست او و تمرکز منابع و ابزارهای قدرت در نزد وی و درخواست اطاعت بی‌چون و چرا از قدرت شاه، توانست از شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مدنی و دموکراتیک و رواج مولفه‌های این نوع فرهنگ سیاسی در کشور جلوگیری کرده و در مقابل، به تقویت فرهنگ سیاسی غیرمدنی - که خود ریشه در تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران داشته است - و رواج مولفه‌های منفی در این فرهنگ سیاسی کمک نماید. حکومت محمدرضاشاه تلاش کرد تا نوعی فرهنگ رسمی و دستوری را در جامعه ایران گسترش دهد که تثبیت‌کننده‌ی نظام شاهنشاهی باشد. این مسئله نتیجه‌ای جز شیوع مولفه‌های غیرمدنی و اقتدارگرایانه در رفتارهای سیاسی و اجتماعی در کشور نمی‌توانست داشته باشد.

به‌طور کلی افرادی که طی سال‌های مدیریت تحت سلطه حکومت اقتدارگرای محمدرضاشاه زندگی کردند، به‌صورت طبیعی خصلت غیردموکراتیک و اقتدارگرایانه پیدا کرده بودند و روح حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم ایران در رفتار، اخلاق و روحیات آن‌ها متجلی می‌شده است. رژیم پهلوی دوم با اتخاذ و اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه توانست از شکل‌گیری بسترها و امکانات لازم برای فردیت و کنش‌های سیاسی آزادانه و آزادی‌اندیشه و تفکر و بروز و رواج مولفه‌های مدنی و مثبتی چون: قانون‌گرایی، اعتماد سیاسی، انتقادپذیری، تساهل و مدارا، روحیه همکاری و ... در فرهنگ سیاسی ایران جلوگیری کند و به‌جای آن، فضای ساختاری لازم را برای رواج مولفه‌های غیرمدنی و منفی‌ای چون: ترس از قدرت شاه یا حکومت، احساس ناامنی، بی‌اعتمادی سیاسی، خشونت و ستیزه‌جویی، عدم تساهل و مدارای سیاسی، قانون‌گریزی، تملق و چاپلوسی، توطئه‌باوری و ... در فرهنگ سیاسی ایران شکل دهد.

کتابنامه

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۱). ایران بین دو انقلاب، ترجمه محمدابراهیم فتاحی و احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر قومس.
۳. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: انتشارات سمت.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر قومس.

۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸). جزوه جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی.
۶. ازغندی، علیرضا و علی‌جان مرادی‌جو (۱۳۹۵). «حلقه درونی قدرت در ساختار سیاسی حکومت پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۴۲)»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۷، صص ۳۵-۱.
۷. اطاعت، جواد (۱۳۹۲). «نقد و ارزیابی رویکردهای مختلف در توسعه‌نیافتگی، در: جواد اطاعت و دیگران، مبانی توسعه پایدار در ایران، تهران: نشر علم.
۸. امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و عبدالرضا یاری (۱۳۸۲). «رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران (۱۳۳۲-۵۷)»، مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان، شماره ۲.
۹. اونیل، پاتریک (۱۳۸۶). مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
۱۰. بشیریه، حسین (۱۳۸۴). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
۱۱. بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷). سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران.
۱۲. پای، لوسین (۱۳۸۰). «بحران مشروعیت سیاسی»، در: لوسین پای و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۳). جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت.
۱۴. دلاوری، ابوذر (۱۳۸۶). نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضا شاه، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
۱۵. رنی، آستین (۱۳۷۴). حکومت: آشنایی با علم سیاست، ترجمه لیلا سازگار، تهران: نشر دانشگاهی.
۱۶. زونیس، ماروین (۱۳۸۷). روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه: پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده و زهرا لبادی، تهران: چاپخش.
۱۷. زیباکلام، صادق (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات روزنه.
۱۸. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۲). «فرهنگ سیاسی و توسعه در ایران، در: جواد اطاعت و دیگران، مبانی توسعه پایدار در ایران، تهران: نشر علم.
۲۰. سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۳). «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تاملی نظری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۲، صص ۱۹۱-۱۶۵.
۲۱. سیونگیو، دال (۱۳۸۱). فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی؛ مطالعه تطبیقی کره جنوبی و ایران، تهران: انتشارات خانه سبز.
۲۲. شریف، محمدرضا (۱۳۸۱). انقلاب آرام: درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: انتشارات روزنه.
۲۳. صمیمی، مینو (۱۳۶۸). پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات اطلاعات.
۲۴. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۴). «فهم فرهنگ سیاسی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۹، شماره ۴، صص ۱۵۳۷-۱۵۱۳.
۲۵. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۱). بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.

۲۶. عباسی، ابراهیم (۱۳۹۵). «ساخت سیاسی و توسعه سیاسی در دولت پهلوی، بر اساس یادداشت‌های روزانه امیراسدالله علم»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۹، صص ۲۷-۴۵.
۲۷. غفاری‌هشجین، زاهد (۱۳۸۴). تئوری توطئه در فرهنگ سیاسی معاصر ایران، از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات سروش.
۲۸. فتاحی، محمدابراهیم (۱۳۸۶). «پیش‌گفتار مترجم»، در: جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، تهران: نشر نی.
۲۹. فردوست، حسین (۱۳۷۱). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: انتشارات اطلاعات.
۳۰. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۰). استبداد در ایران، تهران: نشر اختران.
۳۱. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲). سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.
۳۲. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۸۲). بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران: نشر قومس.
۳۳. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۸). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: نشر فرهنگ صبا.
۳۴. میری، سیداحمد (۱۳۸۰). فرهنگ استبداد در ایران، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳۵. نوروزی، نصرالله (۱۳۷۵). «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۹، صص ۱۹۲-۱۵۷.

۳۶. Almond, G.A. (1990). The study of political culture, in *A Disciplin divided: school and sects in political science*, Newbuly park, sage.

۳۷. Dahl, R. (1989). *Democracy and This Critics*, London: Yale University Press.

۳۸. □□□□□□□□□□, □ (۲۰۱۷). □□□□, □□□□□□ □□ □□□□□□□□□□, □□□□: □□□□□□□□□□.

۳۹. □□□□□□□□□□, □. □ (۱۹۷۵). □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□, □□□□ □□□□: □□□□□□□□ □□□□□□□□□□□□.

Components of Iranian Political Culture and how they Spread in the Period of MohammadReza Shah

Abstract

The purpose of this article is to study the components of Iranian political culture and how they spread during the period of MohammadReza Shah. Therefore, The question of the article is what components of Iranian political culture in the period of MohammadReza Shah had and how these components were formed? The hypothesis of the research is that the political culture of Iran during the period of MohammadReza Shah had non-civilized components and among the various factors that played a role in the prevalence of these components, the political structure played a more important role; the article believes that people who lived under the authoritarian Government of the second Pahlavi for many years were naturally undemocratic and authoritarian, and that the ruling spirit of the Iranian political elite and people was reflected in their behavior, morals and morals. By adopting and applying authoritarian policies, this regime was able to form the necessary bases and facilities for the emergence and spread of positive and civil components in Iranian political culture such as: legalism, political trust and ... prevent and instead provide the necessary structural space for the emergence and spread of non-civilized and negative components such as: fear of the power of the king or government, feelings of insecurity, political distrust, violence and militancy, political intolerance, etc in the Iranian political culture. In this article, the descriptive-analytical method has been used.

Key Words: Non-civil Political Culture, Components of Political Culture, Authoritarian Government Structure, Political Sociability, Political Underdevelopment, The Second Pahlavi.